

متن سخنرانی آقای دکتر خیامپور

در دانشکده ادبیات تبریز

درباره

«یوسف و زلیخای فردوسی»

بتاریخ ۳۰ دیماه ۱۳۲۸

حضار محترم مستحضر هستند که مثنوی یوسف و زلیخانی بر وزن شاهنامه در دست است که معمولاً فردوسی نسبتش میدهند. موضوع بحث بنده در این جلسه همان مثنوی است و میخواهم جربان اختلافی را که در نسبت آن فردوسی هست بعرضتان برسانم:

قدیمترین یوسف و زلیخاهای موجود در دست همین یوسف و زلیخا است و نسخه‌های خطی و چاپی متعددی از آن در دنیا هست. ادوارد براون گوید (۱): «با اینکه نسخه‌های این اثر در خاور زمین کمیاب است در کتابخانه‌های عمومی انگلستان و فرانسه دست کم هفت نسخه از آن موجود است. علاوه بر اینها نسخه دیگری هم هست که از طرف دکتر اته (Dr. Ethe) بشکل انتقادی بطبع رسیده است.»

عده ابیات آن در نسخه چاپی (طهران ۱۲۹۹) که در این خطابه مورد استفاده اینجانب واقع شده است تقریباً ۶۲۰۰ بیت و بنا بر گفته ریو در بعض نسخ ۶۵۰۰ و در بعضیها ۹۰۰۰ بیت (۲) و بنا بر کشف الظنون ۱۲۰۰۰ بیت است (۳).

۱- Edward G. Browne, « A Literary of Persia », 1906, II, 116

۲- Charles Rieu, « Catalogue of the persian manuscripts in the British Museum, London, 1881, II, 545.

۳- «الله فی بغداد بامر الخلیفة فی اثنی عشر الف بیت» (کاتب چلبی، «کشف الظنون»، طبع معارف، ج ۲، ص ۲۰۵۵).

این اثر مانند شاهنامه بیحرمقارب است و باین بیت شروع میشود:
 بنام خداوند هر دو سرای که جاوید ماند همیشه بجای
 پس از حمد خدا و نعمت پیغمبر و اهل بیت از که مجموعاً ۲۱ بیت است
 يك مقدمه ۹۹ بیتی است. شاعر در این مقدمه میگوید: من همه گونه شعر گفته
 و بسی داستانهای باستانی بنظم آورده‌ام ولی اکنون بر کرده خود پشیمانم که چرا
 نیمی از عمر خود را بدین داستانهای دروغ پرداختم و جهانی بر از نام رستم کردم
 (بر این میسزد گر بخندد خرد ز من خود کجا کی پسندد خرد
 که يك نیمه از عمر خود کم کنم جهانی بر از نام رستم کنم)
 اینست که رو براه راست آورده میخوانم بنظم قصه ای از قصص پیغمبران
 پردازم (۱).

هرمان اته از خاور شناسان آلمانی در مقاله ای که بعنوان « یوسف
 و زلیخای فردوسی » نوشته است میگوید در نسخه Royal Asiatic
 Society (Ms. Cat. 214) از نسخ یوسف و زلیخا که خود آنرا نسخه B مینامد
 مقدمه ایست بعنوان « گفتار اندر یاد کردن سبب این قصه » و مدیحه ایست
 بعنوان « در صفت پادشاه اسلام گویده » و هر دو را که اولی ۷۵ و دومی ۱۵
 بیت است در مقاله خود درج میکند و میگوید علت اینکه این مقدمه در
 دیگر نسخه ها نیست اینست که نظر مستنسخین خاورزمین را جلب نکرده و
 از اینرو متحمل زحمت استنساخ آن نشده اند (۲).

۱- یوسف و زلیخای فردوسی، تهران، ۱۲۹۹، ص ۱۴-۱۶

۲- Hermann Ethe, « Firdausis Yusuf und Zalikha »
 (Verhandlungen des VII Internationalen Orientalisten
 Congresses, Semitische Section, Wien, 1888, s. 23-25, 27-36. 40)
 در این خطابه هرجا نامی از مقاله « یوسف و زلیخای فردوسی » بقلم دکتر اته برده
 شود مقصود همین مقاله است.

و چون بعضی قسمتهای مقدمه و مدیحه مزبور در این خطابه بعنوان استشهاد مورد احتیاج خواهد بود از اینرو اجازه میخواهم تا عرض در حضورتان بخوانم :

«گفتار اندر یاد کردن سبب این قصه»

دو شاعر که این قصه را گفته اند
 یکی بوالمؤید که از بلخ بود
 نخست او بدین در سخن یافتست
 پس از وی سخن باف این داستان
 ۵- نهاده ورا بختیاری لقب
 به چاره بر مهتران بر شدی
 چنان دان که یکره فتاد اتفاق
 شنیدم که آنروز نوروز بود
 خداوند فرخ امیر عراق
 ۱۰- جهانگیر و قطب و دل بحر جاه
 هنر مند سرهنگ با آفرین
 که بختش همایون و فیروز باد
 بدان روز بر گناه چون خسروان
 بزرگان گیتی کمر بسته پاک
 ۱۵- سرایندگان رود بر داشته
 همیدون صف شاعران آخته
 یکی بختیاری بد از شاعران
 عبادت یکی آفرین خواننده بود
 همه شاعران نیکوی یافتند
 بهر جای معروف و نامفته اند
 بدانش همی خویشان را ستود
 بگفتست چون بانگ دریافتست
 یکی مرد بد خوب روی و جوان
 گشادی بر اشعار هر جای لب
 به خوانندی ثنا و عطا بستندی
 به اهواز شد نزد میر عراق
 یکی روز بس کشور افروز بود
 که تختش سپهرست و اسپش براق
 نگهدار دولت ستون سپاه
 سپهدار سلطان روی زمین
 شبش تا قیامت همه روز باد
 مراورا خرد پیرو دولت جوان
 که بر تخت وی پاک بوسینه خاک
 نوای خوش از چرخ بگذاشته
 بخوانده ثنا ها و پرداخته
 دلش یاد جوی و زبان مدح خوان
 بنامید آن بر عطا مانده بود
 چو در خدمت میر بشتافتند

کسی کرد رخ سرخ و دل شادمان
 بفال همایون و بخت بلند
 که از خسروان برده دارد سباق
 مگر سوره یوسف خوبوش
 نهاده به مقری دل و چشم و گوش
 بدان بود مائل دل منصفش
 چنین داستانها کند باستان
 نموده درو صنعت شاعری
 بداند معانیش هر کس درست
 همی زاند این با دل اندر نهان
 که این بختیاری بد اندر سرای
 بخواندش سبک میر فرهنگ جوی
 توانی سپردن ره داستان
 که مارا بدان رغبت است و هوا
 درو چابکی کرده شاعری
 چنین گفت کای گنج فرهنگ و داد
 نباشم درین خدمت میر سست
 سخنهاي چون گوهر شاهوار
 مر آن را چو در مهیا کنم
 در جست و جوی سخن باز کرد
 که آن خدمتی سخت شایسته بود
 بسی سعی دید و بسی دم شمرد
 از یرا فدا کرد فکرو ضمیر

۲۰- با این شهنشه عطا دادشان
 ز نوروز چون روز بگذشت چند
 یکی روز نزدیک میر عراق
 همی خواند مقری با آواز خوش
 خداوند فرهنگ فرزانه هوش
 ۲۵- خوش آمده می سوره یوسفش
 همی خواستی کان بدین داستان
 بنطق لطیف و به لفظ دری
 بدان تا نبایدش تفسیر جست
 چو سرهنگ فرخ پی کاردان
 ۳۰- چنان بدزتوفیق حکم خدای
 شهنشاه را دید آمد بسروی
 بدو گفت اگر طبع داری بدان
 بگو قصه یوسف از بهر ما
 بلفظ خوش پاک و نغز دری
 ۳۵- سبک بختیاری زمین بوسه داد
 بگویم من این داستان را درست
 فراز آورم از میان و کنار
 درین قصه نغز پیدا کنم
 بگفت این و این قصه آغاز کرد
 ۴۰- بیوست چونانکه طبعش نمود
 بگفتار آن در بسی رنج برد
 که آن بودش آغاز و فرمان میر

یکی کار جوید بامر درست
 در آن کار گردد تن و جان سپار
 به نیکی و ناز جهان اوفتد
 بدان شاعری بر نوشت آستین
 بینداخت هر تیر کش بود پاک
 ز نیک و بدش آگه در بدر
 همی راندمش بی غرض بر زبان
 موفق سپهر وفا و محل
 پس آنکه سوی من یکی بنگرید
 بیاشی بگفتار و شغلی بنیز
 زهر گوشه معنی فراز آوری
 ز شیب و عوارش مهنه کنی
 نیابند زحف و تسعدی در آن
 معانی پسندیده و هوش و مغز
 قوافیش چون پای بر پایگاه
 حزن و لطیف و روان و درست
 که گرداش خیلند و ایران و شاق
 بخوانند نزدیک او اندکی
 که چون داری اندر سخن دستگاه
 که این مایه بهتر عنایت بود
 دلم را شد اکثر امید اقل
 بچود و نوال و نهاد و نعم
 پناه جهسان زافت روزگار

هر آن شه که از بنده بار نخست
 شود بنده دلشاه و امیدوار
 ۴۵- بامبید آن تابان اوفتد
 دل بستختری بامبید این
 در آن ایزدی نامه نغز ناک
 شنیدم من آن داستان سر بسر
 قضا را یکی روز اخبار آن
 ۵۰- بنزدیک تاج زمانه اجل
 زمن این حکایت بواجب شنید
 مرا گفت خواهم که اکنون تونیز
 هم از بهر این قصه ساز آوری
 سخن را بدانش مرکب کنی
 ۵۵- نگوئی چنان کان دگر شاعران
 اگر باشدش نظم و ترتیب نغز
 سخنهای دلگیر هر جایگاه
 نه ناقص نه غامض نه یازیده سست
 برم نزد دستور میر عراق
 ۶۰- بدان تا گرش رای باشد یکی
 بدانند ترا آن سپهر سپاه
 ازو مر ترا این کفایت بود
 چو بشنیدم این گفت و گوی اجل
 چنین گفتمش که (۱) جهان کرم
 ۶۵- خرد را مدار و سخن را سوار

روان در تن من ثناخوان تست
 که بر من بدین کار فرمان دهی
 یسکی آفرین بایسکی داستان
 یسگویم من این قصه دلپذیر
 کنم بر فزود سخن روان نگله
 نشاید سخن گفتن از طبع تیش
 ز توفیق باید همه کار جست
 بجز طبع گفتار و کردار چیز
 خودم طبع یاری کند بیگمان
 زمن جهد و توفیق نیک از خدای (۱).

« در صفت پادشاه اسلام گوید »

بآغاز و انجام دانا تویی
 که هر لحظه تأیید و فرش نویست
 فزون آید از شصت نوشیروان
 درین کباب قولم نیاید بسر
 هنرها و عیبش پدید آورد
 اگر هست نیکو و گر هست زشت
 شوم سخت عاجز درین جایگاه
 کجا عالم از وی سراسر ملامت
 نبند ایمن از بخشش شهریار
 همی تادرفشان بود مهر و ماه

تن و جان من زیر فرمان تست
 بود آنزمان حشمت من رهی
 بسخواهی زمن بنده مهربان
 بامر تو ای در جهان بی نظیر
 ۷۰- بکوشم باندازه دستگاه
 به بیوندم اندر خور طبع خویش
 بجز طبع توفیق باید نخست
 ز توفیق باشد همه طبع نیز
 اگر باشدم یاوری ز اسمان
 ۷۵- بتوفیق یزدان توان راندرای

بزرگا خدیوا توانا تویی
 گراز اوج گویم چو کیخسروست
 گر از داد گویم شه کامران
 اگر گویم از معرفت و زبصر
 ۵- گراز دور مر مرد را بنگرد
 بدانند مرا و را نهاد و سرشت
 اگر گویم از بخشش دست شاه
 که بخشیدن دست وی چون هواست
 بدریا و کان در و زر عیار
 ۱۰- همی تابود گردش سال و ماه

همی تا سرشت جهان را نهاد
میراد پیروزی از شهریار
بتن دردش روشن و شاد باد
تن وی بصحت کف وی بشام
۱۵- بتأیید سلطان اقلیمها
بود زاتش و آب وزخاک و باد
فلک خاصتش باد و دادار بار
سه چیزش بسه چیز آباد باد
دل وی بدان بخشش دوستکام
دل شاه باد این از بیمها (۱).

ولی در اینکه آیا این اثر حقیقه از فردوسی است یا آنرا باشتباه بوی نسبت داده اند، مابین دانشمندان شرق و غرب اختلاف است. بعضیها مانند لطفعلی آذر، رضاقلی هدایت، پرفسور براون، دکتراته، دکتر نلدکه (Dr. Nöldeke) م. ایوانف (M. Ivanow)، دکتر لوی (Dr. Levy) و دکتر نیکاسن (Dr. Nicholson) آنرا از فردوسی میدانند (۲) و دیگران یا در این باب تردید داشته و یا بطور قطع حکم کرده اند که از فردوسی نیست. شیخ عبدالقادر سرفراز در فهرست خود میگوید: پرفسور محمود خان شیرانی (Chitani) در ماده «اردو» (Urdu) که بسال ۱۹۲۲ در مجله «اردو» ی اورنگ آباد نوشته است این موضوع را مورد بحث و بررسی کامل قرار داده و با دلایل داخلی و خارجی باین نتیجه رسیده است که شاهنامه و یوسف و زلیخا در دو قرن مختلف و در دو جای مختلف و از طرف دو شاعر مختلف نوشته شده و در مقام تأیید این مدعا بزرده دلیل محکم آورده است که این اثر در نیمه اول قرن ششم هجری یعنی یک

۱- همان مقاله، ص ۴۰

Khan Bahadur Shaikh Abdu'l-Kadir-E-Sarfaraz
< Descriptive Catalogue of the Arabic/Persian and Urdu
Manuscripts in the University of Bombay > (Bombay 1935)
p. 307-308

در این خطابه هرجانام «فهرست سرفراز» برده شود مقصود همین فهرست است.

قرن بعد از مَرک فردوسی در ماوراءالنهر برشته نظم کشیده شده است (۱) .
 استاد بزرگوار آقای عبدالعظیم قریب هم در مقاله‌ای که بعنوان
 «یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی» نوشته‌اند از این موضوع بتفصیل بحث
 کرده و از روی مدیحه‌ای بعنوان «درستایش پادشاه ابوالفوارس طوغان‌شاه
 محمد» که در مقدمه یک نسخه قدیمی از منظومه یوسف و زلیخا است این
 نتیجه را گرفته‌اند که این اثر از فردوسی نیست بلکه از یکی از شعرای
 عهد ملک‌شاه سلجوقی (۶۶۵ - ۶۸۵) است که آنرا باغلب احتمال مابین
 سالهای ۴۷۸ - ۴۸۵ بنام ممدوح خود طغان‌شاه بن البارسلان بنظم در آورده
 است (۲) .

حالا دلیلی را که طرفین برای اثبات مدعای خود آورده‌اند و با
 میتوانند بیاورند بعرضتان میرسانم :

دلایل گمانی که این اثر را از فردوسی میدانند

۱ - اینکه تذکره‌نویسان در تذکره‌های خود آورده‌اند که فردوسی
 داستان یوسف و زلیخا را برشته نظم کشیده است ، چنانکه بایستقردر مقدمه
 خود شاهنامه گوید : « چون فردوسی در بغداد رخت اقامت بینداخت و
 کتاب شاهنامه را خلیفه و اهل بغداد بجهت آنکه مدح ملوک عجم بود که
 آتش پرست بودند عیب میکردند فردوسی قصه یوسف و زلیخا را که در
 قرآن مجید بیک سوره مذکور است بنظم آورد (۳) . »

۱ - همان فهرست، ص ۳۰۹

۲ - آقای عبدالعظیم قریب ، « یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی » (مجله آموزش
 و پرورش ، سال نهم ، شماره ۱۱ و ۱۲ ، ص ۲ - ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، سال چهارم ، شماره ۸ ، ص
 ۴۹۳ - ۴۰۰)

۳ - مقدمه بایستقری (شاهنامه ، طهران ، رجب ۱۳۲۶) ص ۹

۱ رضا قلی هدایت گوید : « تا بکه شد و مثنوی یوسف و زلیخا بوزن تقارب موزون کرد (۱) . و لطفعلی آذر گوید : « و حکیم مزبور در آخر مثنوی یوسف و زلیخا در بحر تقارب بنظم آورده اگر چه بهمت کسالت و کثرت سن سعی بلیغ نکرده اما منانت و سلاست کلام براسنادی ایشان گواه است (۲) . و کلمان هوآرت گوید : « فردوسی بعد از آنکه یوسف و زلیخا را برای حکمران دیلمی بهاءالدوله پیا پسرش سلطان الدوله برشته نظم کشید بمولد خویش برگشت و در آنجا درگذشت (۳) . »

درست است که تا زمان بایسنقر (ربع اول قرن نهم هجری) کسی از رفتن فردوسی به بغداد و نظم یوسف و زلیخا در آنجا آگاه نبوده و مدت چهار صد سال این اثر بکلی مجهول مانده و کسی از وجود آن خیر نداده است ، ولی علت این بیخبری چنانکه دکتراته در مقاله خود گوید آن بوده که ، قرار گاه این اثر یعنی بغداد در این مدت مرکز فتنه و آشوب و مورد استیلا آل بویه و سلاجقه بوده و علاوه بر آن چون موضوع یوسف و زلیخا بر خلاف موضوع شاهنامه که با حس ملی ایرانیت مناسبت داشت عشقی بوده بنا بر این کسی بسراغ آن نرفته و آن همچنان در گوشه یکی از کتابخانه ها زیر گرد و غبار مانده تا سر انجام بدست یکی از نیکبختان پیدا و نمایان گردیده است ، چنانکه وامق و عذرای عنصری نیز همین حال را

۱- رضا قلی هدایت ، « مجمع النصحاء » ، طهران ، ۱۲۹۵ ، ج ۱ ، ص ۲۸۳

۲- لطفعلی آذر ، « آتشکده » ، بیینی ، ۱۲۹۹ ، ص ۹۷

۳- Cl. Huart, «Firdwsi» (Encyclopedie de L'Islam, Paris 1927 II 117)

داشته و هنوز هم پیدا نشده است (۱).

۲ - در خود اثر اماراتی است که نشان میدهد از آن فردوسی باید باشد :

الف - چنانکه عرض شد شاعر در مقدمه این منظومه که بر وزن شاهنامه است بر نظم داستانهای قدیم ایران اظهار تمامت میکند و میگوید نیمی از عمر خود را از دست دادم تا جهانی را از نام رستم کردم ، دیگر نه بداستانهای ایران خواهم پرداخت و نه مرا با آستان ملوک سروکاری خواهد بود . و این نشان میدهد که اثر از فردوسی است که از طرف محمود غزنوی بیأس افتاده و این ابیات را گفته است .

ب - ناظم یوسف و زلیخا که بقول خود نیمه ای از عمرش را بنظم داستانهای قدیم ایران پرداخته و بموجب بیت « نکارم کنون تخم رنج و گناه که آمد سپیدی بجای سیاه ، هنگام نظم این مثنوی در سن پیری بوده است باید تا ناظم سالخورده شاهنامه که بمدلول بیت « سی و پنج سال از سرای سپنج - بسی رنج بردم بامید گنج ، سی و پنج سال از عمر خود را با نظم داستانهای قدیم ایران بسر برده است یکی باشد .

ج - و نیز این ابیات که در مقدمه یوسف و زلیخا است :

و منم بنده اهل بیت نبی ستابنده خاک پای وصی

ابا دیگران مر مرا کار نیست بدیشان مر راه دیدار نیست

از آزار ایشان تورخ را بتاب که آزارشان دوزخ آرد مآب (۲) .

دلیل شیعی بودن ناظم آن است و میدانیم که فردوسی نیز شیعی بوده است . اساساً شاید یکی از علل قهر و غضب محمود غزنوی نسبت به

۱ - مقاله « یوسف و زلیخای فردوسی » ، بلام ذکرانه ، ص ۲۷ - ۲۸

۲ - یوسف و زلیخای فردوسی ، ص ۱۲

فردوسی تشبیح وی بوده و او بدین جهت زحمت راهی دور را بر خود
هنوار ننوده و بدربار آل بویه سکه شیعی و حامی شیعیان بودند پناه
برده باشد.

د - چنانکه دکترانه گوید این منظومه بر خلاف یوسف و زلیخای
جامی و بعضی دیگر هیچگونه اثری از تصوف ندارد (۱) و این نیز نتواند
میکند، که از آن فردوسی باید باشد.

۳ - چنانکه از مقدمه ۷۷ بیته معلوم میشود داستان یوسف و زلیخا
را ابتدا ابوالمؤید بلخی و پس از وی شاعری متخلص به « بختیاری » در
اهواز بدستور امیر عراق بنظم آورده اند. در این مقدمه بخشی از یوسف و
زلیخای عمیق که بدو وزن خوانده میشد نیست، بنا بر این این منظومه باید
مابین زمان ابوالمؤید بلخی یعنی اواخر دوره سامانیان (۲) و سال وفات عمیق
که ۵۴۲ هجری (۳) باشد یعنی تقریباً ما بین ۳۴۲ و ۵۴۲ برشته نظم کشیده
شده باشد، اما در کدام سال؟

الف - بنا بگفته دکترانه (۴) باید در حیات ابوالمؤید و یا کمی بعد
از آن باشد زیرا شاعر گمنامی مانند ابوالمؤید فقط از طرف کسی میتواند
شناخته شده باشد که با وی معاصر و یا قریب العهد بوده باشد. این شاعر
بعد ها فراموش شده بطوریکه عوفی صاحب لباب الالباب که حتی از شعرای
خیلی گمنام هم بحث میکنند در باره وی فقط یک شرح حال دو سطر
نوشته است و دیگران این کار را هم نکرده اند. در این باب بختیاری

۱- مقاله « یوسف و زلیخای فردوسی » بقلم دکترانه، ص ۲۳

۲- همان مقاله، ص ۲۵، ۲۳

۳- رضائلی هدایت، «مجمیع الفصحاء»، طهران، ۱۲۹۵، ج ۱، ص ۲۵

۴- مقاله «یوسف و زلیخای فردوسی»، ص ۲۵

هم مانند ابوالمؤید است ، حتی او بکلی مجهول مانده و عوفی از وی نامی هم نبرده است بنا بر این این مثنوی باید از کسی باشد که مانند فردوسی با ابوالمؤید معاصر و یا قریب‌العهد بوده باشد .

ب - در باره شاعر متخلص به «بختیاری» که کارش مدح و ستایش بزرگان و نیل‌بصله و جایزه آنان بوده است (۱) طبعاً بنظر می‌آید که این تخلص را بناسبت انتساب فرمانروائی «بختیار» نام اختیار کرده باشد . چنانکه میدانیم در مدت این دو قرن در عراق و اهواز تا سال ۴۴۷ آل‌بویه و سپس سلاجقه حکومت داشته اند و در میان اینها کسی که «بختیار» نام داشته باشد عبارت است از عزالدوله (۲) بختیار که از ۳۵۶ تا ۳۶۷ در عراق و اهواز و کرمان فرمانروائی داشته است . باینجهت دکتر ربو عقیده دارد که بختیاری باید از شعرای دربار این حکمران بوده باشد (۳) .

ناظم یوسف وزلیخای منسوب بفردوسی هم بموجب بیت دوازدهم مقدمه

۱- « نهاده ورا بختیاری لقب کشادی بر اشعار هر جای لب

بچاره بر مهران بر شدی بخوانندی ثنا و عطا بندی »

(پینهای ۵ و ۶ از مقدمه ۷۵ بیت)

۲- دکتر اته اشتیماها بجای «عزالدوله» «عزالدین» مینویسد (رجوع شود به

Hermann Ethe مقاله « یوسف و وزلیخای فردوسی » ، س ۲۵ ، ۳۳ و « Neupersische Litteratur » (With : Geiger , Ernest Kuhn) « Grundriss der Iranischen Philologie » , Strasburg 1896-1901 II , s. 230

در این خطابه هر جا نامی از مقاله « ادبیات ایران نو » بقلم دکتر اته برده شود مقصود همین مقاله اخیر است .

۳- رجوع شود به همان مؤلف ، « یوسف و وزلیخای فردوسی » ، س ۲۵ و مقاله

« ادبیات ایران نو » ، س ۲۳۰

که بختش همایون و فیروزباد شبش تا قیامت همه روزباد ،
 با امیر عراق که بختیاری را بنظم داستان یوسف و زلیخا مأمور ساخته
 معاصر بوده و بنا براین با شاعر بختیاری و همچنین با عزالدوله بختیار نیز
 در يك عصر میزیسته است و این هم تأیید میکند که این منظومه باید از
 از فردوسی باشد .

حالا ببینیم آیا مقصود از «امیرعراق» که در مقدمه است و شاعر این
 مثنوی را برای وی بنظم آورده میتواند عزالدوله بختیار باشد؟ — اگر
 در مقدمه از پیری خود و پشیمانی بنظم داستانهای قدیم ایران بحث نمیکرد
 ممکن بود و باز هم بفردوسی تطبیق میشد ، ولی چون از پیری خود و
 ندامت بنظم داستانهای قدیم ایران سخن میراند برای اینکه بفردوسی منطبق
 بشود باید مانند بعضی از دانشمندان مثل نلدکه و غیره (۱) قبول کرد که
 شاعر آنرا مابین ۴۰۰ و ۴۱۱ یعنی بین سال اتمام شاهنامه و تاریخ وفات
 فردوسی برشته نظم کشیده است . بنا بر این مقصود از امیر عراق باید بهاء
 الدوله ابوالنصر فیروز (۳۷۹ - ۴۰۳) و یا پسرش سلطانالدوله (۴۰۳ - ۴۱۵)
 باشد .

کلمه «شهنشاه» نیز که در بیتهای ۲۰ و ۳۱ مقدمه است تأیید میکند
 که این امیر بهاء الدوله بوده است زیرا خلیفه القادر بالله لقب «قوام الدین
 شهنشاه» بوی داده بود (۲) .

۱- رجوع شود به همان مؤلف ، مقاله «یوسف و زلیخای فردوسی» ، ۲۱ و ۲۳۰
 ۲- رجوع شود به شمس الدین سامی ، « قاموس الاعلام » ، استانبول ، ۱۳۰۶ ،
 ج ۲ ، ص ۱۴۱۰ و آقای تقی زاده ، « مجله طره » ، دوره جدید ، سال اول ، شماره ۲ ،
 ص ۸ (پاورنی) .

۴ - دکترانه میگوید (۱): مقصود از «تاج زمانه اجل» در بیت ۵۰ مقدمه خلیفه القادر بالله است که از سال ۳۸۱ تا سال ۴۴۲ در مسند خلافت بوده است (۲)، پس از آنکه فردوسی بیتی چند از یوسف و زلیخای بختیاری پیش وی میخواند او برای اینکه در بارش از حیث شعر و شاعری از دربار امیر عراق عقب نمانده باشد بفردوسی دستور میدهد که داستان یوسف و زلیخا را برشته نظم بکشد، و این قسمت بانوشته باسنقر که گوید فردوسی برای خوشامد خلیفه این داستان را بنظم آورد و حتی با نوشته تورنرماکان (Turner Macan) که بختیاری را با فردوسی اشتباه کرده و در حاشیه مقدمه شاهنامه نوشته است بناییک نسخه خطی فردوسی آنرا بشویق امیر عراق منظوم ساخته است نیز تا حدی وفق میدهد.

ولی بعضی از دانشمندان، چون در بیت گذشته کلمه «موفق» هست گفته اند مقصود از «تاج زمانه اجل» خلیفه نیست بلکه ابوعلی موفق بن اسمعیل وزیر یا نایب بهاءالدوله است. در واقع اگر مقصود از «تاج زمانه اجل» خلیفه باشد لازم میآید شاعر در تعریف شخصی که مهمترین عامل در نظم این اثر است کوتاهی ورزیده و بیت مجمل و مهملی گفته باشد، زیرا بیت مزبور نه بشخص خلیفه دلالت دارد و نه بهام او و بجز یکمده اوصاف و عناوین عمومی چیز دیگری نیست، و حال آنکه در این بیت کلمه «موفق» هست و بهاءالدوله هم که این اثر باغلب احتمال در عهد وی نوشته شده

۱- مرمان اته، مقاله «یوسف و زلیخای فردوسی»، ص ۲۶

۲- اینکه دکترانه مدت خلافت این خلیفه را تا سال ۴۴۲ مینویسد اشتباهی است که شاید از مطبوعه رخ داده باشد، زیرا آخرین سال خلافت وی ۴۴۲ است نه ۴۴۱ (رجوع شود به ابن الاثیر، «کتاب الکامل فی التاریخ»، لندن، ۱۸۶۵، ج ۹، ص ۲۸۲ و خلیل ادهم، «دول اسلامیه»، استانبول، ۱۹۲۷، ص ۱۳).

است وزیری داشته بنام «موفق» پس باید مقصود همان «موفق» باشد و او با فردوسی معاصر بوده است.

۵ - باز دکرانه میگوید (۱) : « این منظومه را باعتبار سبک از فردوسی باید دانست . درست است که از لحاظ زبان مانند شاهنامه فارسی خالص نیست ولی این امر طبیعی است زیرا موضوع آن از قرآن گرفته شده است و ناچار بایستی کلمات و عباراتی عربی داشته باشد ، با اینحال نسبت باین نوع اشعار که در آن قرن گفته شده است کلمات اجنبی کمتر دارد .»

و نیز پس از بحث از ابوالوئید و بختباری میگوید : « اثر فردوسی از نظر زیبایی کلاسیک بهتر است . انسان وقتیکه بعضی موضوعهای تغزلی آنرا مانند گریه و شکایت یوسف بر سر قبر مادر و وقایعی که مابین او و برادرانش جریان یافته میخواند در شکفت میماند که شاعری هفتادساله چگونه میتواند این قبیل موضوعها را اینگونه مؤثر و مهیج بیان کند . یگانه عیب این اثر اطناب است که آنها را باعث ایجاد بعضی قسمتهای بکر و نازک کاریهای مربوط بروانشناسی شده است که بعقیده من نظیر آنرا در هیچیک از آثار ایرانی نمیتوان دید (۲) .»

و این اختلاف سبک که مابین شاهنامه فردوسی و یوسف وزلیخای او هست غیر طبیعی نیست ، چنانکه در آثار بعضی شعرا مانند عطار و غیره نیز دیده میشود و منشا آن چند چیز میتواند باشد :

الف - فرق زمان : میدانیم که شاعر هنگام نظم یوسف وزلیخا خیلی

۱ - هرمان اته ، مقاله « یوسف وزلیخای فردوسی » ، ص ۲۲ - ۲۳

۲ - « « مقاله « ادبیات ایران نو » ، ص ۲۳۰

پیر بوده است .

ب- فرق مکان : شاهنامه در خراسان و یوسف و زلیخا در عراق عرب نوشته شده است .

ج- یأس و تأثر شاعر از نرسیدن پاداش شاهنامه .

د- فرق موضوع : موضوع شاهنامه رزمی و موضوع یوسف و زلیخا عشقی است و تواند بود که شاعری در موضوعی توانا و در غیر آن ناتوان باشد .

ه- فرق مأخذ : شاهنامه از خداینامه گرفته شده و یوسف و زلیخا از قرآن و بدیهی است که موضوع گرفته شده از قرآن ، چنانکه دکتراته هم میگفت باید کلمات عربی بیشتر داشته باشد .

و- فرق وزن : بحر متقارب برای اشعار رزمی مناسب است ولی برای داستان عشقی خوب نیست (۱) .

در خاتمه باید علاوه کرد که فردوسی شاید برای اصلاح و تصحیح این منظومه فرصتی نیافته و حال آنکه شاهنامه را اصلاح کرده بود چنانکه در مقدمه بایسنقری گوید : « بمازندران رفت و در آنجا باصلاح شاهنامه مشغول گشت . »

باصلاح شهنامه کرد اوبسیج زحشو اندر آن نامه نکذاشت هیچ (۱) .
دلایل طرف مثبت اینها بود که عرض شد ، حالا دلایل طرف منفی را

به بینیم :

۱- رجوع شود به « مجله کاه » ، دوره جدید ، سال اول ، شماره ۱ ،

دلایل کسانی که میگویند این منظومه از فردوسی نیست
بعقیده اینها دلائلی که در طرف مثبت گفته شده تنها اثبات نمیکند
که این منظومه از فردوسی است بلکه برعکس میرساند که از فردوسی
نیست، زیرا چنانکه دیدیم در طرف مثبت پنج دلیل آورده شد که
نخستین آنها خارجی و بقیه داخلی بود.

دلیل خارجی عبارت است از روایت تذکره نویسان که در راس آنها هم
بایسنقر قرار گرفته است. ولی چنانکه از توضیح دکتراته هم فهمیده شد
منشأ و مأخذ این روایات فقط پیدا شدن این منظومه است باین معنی که
پس از پیدا شدن منظومه بایسنقر آنرا تدقیق کرده و باین نتیجه رسیده
است که باید از فردوسی باشد و دیگران نیز در این حکم از وی پیروی
کرده اند؛ بنا براین برای روایت وی نفسی ارزشی نمیانند بجز اینکه
یک نفر دیگر بر عده آنان که در طرف مثبت هستند افزوده میشود.
و اما دلایل داخلی، در دلیل دوم گفته میشود که شاعر در مقدمه
از نظم داستانهای قدیم ایران و اینکه نیمی از عمر خود را در این راه
گذرانده است اظهار پشیمانی میکنند و این بر فردوسی منطبق است و
حال آنکه همین دلیل خود میرساند که این مثنوی نباید از فردوسی
باشد زیرا فردوسی اهمیت و عظمت اثر خود را بخوبی میدانست و میدانست
که آوازه آن تمام اقطار گیتی را فرا خواهد گرفت (۱) و ویرا زنده جاویدان

ز باران و از تاش آفتاب
که از باد و باران نیاید گزند
بخواند هر آنکس که دارد خرد
ازین بیش تخم سخن کس نکشت
سخنهای بی اندازه پیوده اند
همانا نکته است از ایشار کس

۱ - بناهای آباد گردد خراب
بی افکنم از نظم کاخ بلند
بدین نامه بر عمرها بگذرد
جهان از سخن کرده ام چون بهشت
سخن گستران بیکران بوده اند
ولیک از چه بودند ایشان بسی

(شاهنامه، همی، ۱۲۷۲ - دیباچه، ص ۱۴)

خواهد ساخت (۱) با اینحال چگونه تواند بود که بکرته خود پشیمان شود و گوید :
 بر این میسزد گسر بخندد خرد زمن خود کجاکی پسندد خرد
 که يك نیه از عمر خود کم کنم جهانی پر از نام رستم کنم .
 گذشته از این ، اگر این مقدمه از فردوسی باشد باید آنرا در
 نتیجه نرسیدن پاداش شاهنامه گفته باشد و چون شاهنامه در سال چهارصد
 هجری پایان رسیده است (۲) پس این مثنوی باید بعد از آن سال گفته
 شده باشد و این با آن قسمت از مقدمه که دلالت دارد بر اینکه این منظومه
 را بشویق موفق نایب بهاءالدوله ساخته است وفق نمیدهد زیرا موفق چند
 سال پیش بقتل رسیده بود (۳) .

۱- هر آنکس که دارد هش و رای دین پس از مرگ بر من کند آفرین

نمیرم ازین پس که من زنده ام که تعم سخن را پراکنده ام .
 (شاهنامه ، بیبی ، ۱۲۶۲ ، ص ۱۱۰۲) .

۲- ز هجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شاهسوار .

۳- در تاریخ ابن الاثیر می بینیم که « موفق ابوعلی ابن اسمعیل » در سال

۳۸۶ در بغداد نایب بهاءالدوله است (وزیر وقت « الفاضل » بود که در سال ۳۸۵

بوزارت رسیده بود . بهاءالدوله ویرا معزول ساخت و « سابور بن اردشیر » را بجای

وی برگماشت . او نیز پس از آنکه دو ماه وزارت کرد بگریخت و بعد هاداب و العباس

این سرچس « بجای او تعیین شد) .

موفق چون در جنگ با « قلند » که میخواست به بغداد مستولی بشود موفقیت

نیافت بهاءالدوله در صدد توقیف وی برآمد و در آخر ذی الحجه سال ۳۸۶ ابرجفر

حجاج را بغداد روانه ساخت تا با قلند صلح و موفق را توقیف کند . گرچه موفق

توقیف شد ولی بعد پنهانی فرار کرد و پیش مهذب الدوله که در بطیعه بود رفت .

موفق در سال ۳۸۸ باز باضاعت بهاءالدوله در آمد و اگرچه ابتدا در جنگها

موفقیت نیافت ولی بعد ها بعض فتوحات ناایی گردید . در سال ۳۹۰ از جنگی که با

بسر عراق الدوله بختیار کرد فاتح در آمد و از اینرو در سرکشت مورد انتقادات

بهاءالدوله واقع شد و بهاءالدوله شخصا باوی ملاقات کرد . ولی چون او در استغای

خود بافشاری نمود بهاءالدوله ویرا توقیف و در سال ۳۹۱ معزول ساخت (رجوع

شود به ابن الاثیر ، کتاب الکامل فی التاريخ ، لندن ، ۱۸۶۵ ، ج ۹ ، ص ۸۰ ، ۸۹ ،

۹۰ ، ۱۰۰ ، ۱۰۷ ، ۱۱۵) .

ولی آنانکه میگویند این اثر بتشویق موفق نوشته شده است بهر حال تاریخ آنرا پیش از چهار صد هجری میدانند، چنانکه بعضیها ۳۸۴ (۱) و عده‌ای مابین ۳۸۵ و ۳۸۶ (۲) و بعضیها در سال ۳۸۶ گفته‌اند. آقای بدیع الزمان درسخن و سخنوران، (ج ۱ ص ۴۰) گویند: «دوم منظومه یوسف وزلیخا که آنرا بخواش موفق ابوعلی حسن بن محمد بن اسمعیل اسکافی وزیر بهاءالدوله دیلمی ظاهراً بسال ۳۸۶ برشته نظم کشیده است.» و این عده میتوانند باستناد بعضی ابیات ~~که~~ در بعضی نسخه‌ها شاهنامه است بگویند که فردوسی قبل از سال چهارصد هجری هم یک بار در سال ۳۸۴ و حتی بار دیگر در ۱۵ محرم ۳۸۹ شاهنامه را تمام کرده بود چنانکه بیت گذشته در بعضی نسخه‌ها باین شکل ضبط شده است:

هز هجرت شده سیصد از روزگار
چو هشتاد و چار از برش بر شماره.

علاوه بر آن در ترجمه عربی شاهنامه نیز که مابین سالهای ۶۲۰ و ۶۲۱ از طرف بنداری بعمل آمده است تاریخ اتمام شاهنامه سال ۳۸۴ دیده میشود (۳). ولی بهر صورت اعتراض برجای خود باقی است زیرا شاعر پس از نظم یوسف وزلیخا در حدود ۳۸۶ و برگشت بوطن خود باز بنظم شاهنامه دوام کرده و حتی قسمت مهمی از آن را در این مدت بنظم آورده است (۴) و نیز اگر این منظومه از فردوسی است چرا در مقدمه آن نامی

۱ - آقای دکتر رضا زاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، طهران، ۱۳۲۱، ص ۹۶

۲ - رجوع شود به «فهرست سرفراز»، ص ۳۰۸ و «Firdevsi» H. Ritter.

(«Islâm Ansiklopedisi», İstanbul' 1915, IV, 615).

۳ - رجوع شود به هم‌ریتز، همان اثر، ص ۶۴۳ - ۶۵۰.

۴ - دکتر عزام عقیده دارد که قسمت مهمی از شاهنامه مابین سالهای ۳۸۷ و ۴۰۰ برشته نظم کشیده شده است (رجوع شود به دکتر عبدالوهاب عزام، «الشاهنامه»، قاهره، ۱۹۳۲، قسمت مدخل، ص ۵۴).

از محمود غزنوی برده نشده است؛ شاعر آنگاه که در قلمرو حکومت وی بود هجوش میکرد، حالا که از دسترس وی بدور است چرا یک بیت هم در هجو او نگفته است؟

هموزن بودن این منظومه باشاهنامه هم دلیل نمیشود که گوینده آن شاعر شاهنامه باشد، بلکه برعکس طرف منفی را تأیید میکند زیرا شاعر زبردستی مانند فردوسی برای داستان عشقی و زنی را که بیشتر بادهستان رزمی سازش دارد برنمیگزیند.

همچنین از کجا میتوان گفت که تنها فردوسی نیمی از عمر خود را صرف داستانهای قدیم ایران کرده است؛ شاید شاعر دیگری هم بوده باشد که مانند فردوسی، دقیقی، ابوعلی محمد بن احمد بلخی، مسعودی مروزی و غیر آنها بنظم این داستانها پرداخته و پس از آنکه نیمی از عمر خود را در آن راه گذاشت بهملتی از علل برگزیده خود پشیمان شده باشد.

نمیتوان گفت چنین شاعری اگر بوده است چرا تذکره نویسان بخشی از او نکرده‌اند. زیرا جواب آن واضح است؛ اگر مقدمه این منظومه در دست ما نبود از کجا میدانستیم که ابوالمؤید بلخی منظومه یوسف و زلیخائی هم داشته است. اگر از این مقدمه خیر نداشتیم نه تنها از یوسف و زلیخای بختیاری که دست کم زمان چهارتن از حکمرانان عصر خود را دریافته و هر جا شعرها میسروده و جایزه‌ها میگرفته است آگاه نبودیم بلکه نامش را هم نمیدانستیم. شاید گوینده این منظومه و این مقدمه هم شاعر کی بوده که شهرت فردوسی اشعار و حتی نامش را بکلی از صفحه روزگار زدوده است.

و نیز متنی که میگوید شاعر نیمی از عمر خود را بنظم داستانهای قدیم ایران پرداخته است از آن شش بیت است که ما بگفته آفای قریب

در نسخه اصل نیست و العاقی است (۱). در واقع نیتهای سابق و لاحق این شش بیت همه دربارهٔ پیری شاعر است و دور نیست که این شش بیت در میان آنها بعداً گنجانده شده باشد (۲) بنابراین دیگر لازم نمیآید که شاعر نیمی از عمر خود را بنظم این داستانها صرف کرده باشد. شیعی بودن شاعر هم بفردوسی اختصاص ندارد. آل بویه خود شیعی و حامی شیعیان بودند و طبیعی است که شاعرشان هم بایستی شیعی باشد.

رفتن فردوسی بدبار آل بویه عراق و تحمل رنج سفری دور و دراز هم گرچه معقول است ولی معقولتر از آن آنستکه بگوئیم نرفته است زیرا جز

۱- ایات العاقی :

دام سیرگشت از فریبون کرد
گرفتم دل از ملکت کبچاد
ندانم چه خواهد بدن جز عذاب
بدینگونه سودا بخندد خرد
که يك نیمه از عمر خود کم کنم
دام سیرگشت و گرفتم ملال

(رجوع شود به آقای عبدالعظیم قریب ، « یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی » (آموزش و پرورش ، شماره بازدهم و دوازدهم ، ص ۳)

۲- بیت سابق و ایات لاحق شش بیت بدین قرار است :

نگارم کنون تخم رنج و گناه
که آمد سپیدی بجای سیاه
.....
.....

نشستم بر این بارهٔ راهوار
کنون بر کران سوسن تاره دست
بجایش بسراکنده کافور خشک
گسستند زافانم از جان امید
سر انجام بنشست بر جای زاغ
نه پیوستنی کش بریدن بود
بامید زاغ آمد اینجا فرار
چرا خویش را در گمان افکنم

بخشتم ز سهراب و اسفندیار
پر از خاک شمشاد و دازتخت
زمن دست کبیتی بدزدید مشک
بر آمد ز ناگناه باز سفید
زمانی همی گشت از افراز باغ
نه بنشستی کش بریدن بود
گمان من این بود کن شاه باز
نه زاغ است صیدو شکلش منم
(یوسف و زلیخای فردوسی ، ص ۱۴)

مقدمه بایسنقری در هیچ جا چنین روایتی دیده نمیشود.

اما اینکه دکتر اته گوید این منظومه اثری از تصوف ندارد آن نیز مختص فردوسی نیست زیرا آثار دیگر شعرای معاصر او هم همین حال را دارد و تصوف بعدها داخل شعر شده است.

در فصل (الف) از دلیل سوم دکتر اته میگوید شاعر گمنامی مانند ابوالمؤید فقط از طرف کسی میتواند شناخته شده باشد که با وی معاصر و با قریب العهد بوده باشد و این درست نیست. زیرا ابوالمؤید را، چنانکه عوفی میشناسد صاحب «مجمل التواریخ والقصص» که در عهد سلطان سنجر بسال ۵۲۰ تألیف شده است (۱) نیز میشناسد، و حتی از اینکه میگوید: «از آنچه خوانده ایم در شاهنامه فردوسی و از نثر ابوالمؤید (۲)، معلوم میشود که شاهنامه منثور ابوالمؤید را دیده و خوانده است.

و همچنین ابن اسفندیار مؤلف «تاریخ طبرستان» نیز که دو قرن بعد از فردوسی یعنی در اوایل قرن هفتم هجری میزیسته او را میشناسد و شاهنامه ویرا دیده است، چنانکه گوید: «چنانکه در شاهنامه های نظم و نثر فردوسی و مؤیدی شرح دادند (۳)».

گذشته از این اگر هم فرض کنیم که ابوالمؤید فقط از طرف کسانی میتواند شناخته شده باشد که با وی معاصر و یا قریب العهد بودند اینهم فردوسی منحصر نیست بلکه شامل دیگر شعرای معاصر او هم هست.

۱- رجوع شود به «Catalogue des Manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale» Paris 1905, 1931, Es. 194 nr. 215

در این مقاله هر جا که «پیراسته نوشته» رده شود همین فهرست مقصود است.

۲- رجوع شود به «میرزا محمد خان فروزینی»، «بیست مقاله»، تهران ۱۳۱۳.

۳- همان، ص ۱۵.

۴- رجوع شود به همان کتاب، ص ۶.

و همچنین است فصل (ب) از همان دلیل راجع باینکه بختیاری شاعر دربار عزالدوله بختیار بود. و معاصر فردوسی میباشد. زیرا نامبرده چنانکه با فردوسی همعصر میشود با معاصرین وی نیز معاصر میشود.

دلیل چهارم آن است که این اثر بتشویق موفق نایب بهاء الدوله برشته نظم کشیده شده و موفق معاصر فردوسی است، و حال آنکه، چنانکه دیدیم این مطلب با ندامت شاعر بنظم داستانهای قدیم ایران جور نیآید، زیرا شاهنامه در سال ۴۰۰ هجری پایان یافته در صورتیکه موفق چند سال پیش بقتل رسیده بود. علاوه بر آنکه، این دلیل هم بفردوسی اختصاص ندارد.

در دلیل پنجم دکتران میگویند این منظومه را باعتبار سبک از فردوسی باید دانست، و حال آنکه حقیقت درست برخلاف آن است، زیرا چنانکه پروفیسور براون هم میگوید (۱) منتقدان ایرانی عموماً برای این منظومه چندان ارزشی قایل نشده و حتی آنانکه آنرا از فردوسی دانسته اند ما بین آن و شاهنامه فرق فاحشی گذارده اند. لطفعلی آذر با اینکه آنرا از فردوسی میدانند بسبب سستی اشعار آن از گفتن «اگر چه به ملت کسالت و کثرت سن سعی بلیغ نکرده» (۲) نتوانسته است خودداری نماید.

و نیز یکی بودن سبک در اثرهای مختلف منظوم یا منثور حتماً مستلزم این نیست که آن آثار از یک شخص باشد، زیرا ممکن است سبک شاعر یا نویسنده ای را دیگران تقلید کنند و آثاری بوجود بیاورند که با اثر آن شاعر یا نویسنده از حیث سبک فرقی نداشته باشد. با اینحال اگر بعضی قسمتهای یوسف و زلیخا هم از لحاظ سبک مانند

۱ - Edward G. Browne, «A Literary of Persia», London, 1906, II, 147

۲ - لطفعلی آذر، «آتشکده»، بهی، ۱۳۲۹، ص ۹۷

شاهنامه است دیگر قسمتهای آن هیچگونه شباهتی با شاهنامه ندارد، یعنی این اثر یکدست نیست و غث و سین زیاد دارد (۱) و این خود نقص مهمی است که عدم اقتدار گوینده آنرا میرساند. عوفی آنجا که از شاهنامه بحث میکند میگوید: «و کمال صنعت در آن آن است که از اول تا آخر بربك نسق رانده است و بربك شیوه گفته و مختتم او ذوق مفتوح دارد و این کمال قدرت و غایت استادی بود (۲)».

اما اینکه ذکرته میگوید موضوعهای عشقی در این منظومه بشکل بسیار مهیجی بیان شده تا اندازه ای صحیح است، زیرا در واقع زیباترین قسمتهای این کتاب هم همان موضوعهای عشقی است، و چنانکه آقای قریب میگوید (۳) بموجب بیتهای:

بسی گوهر داستان گفته ام بسی نامه دوستان گفته ام

همیدون بسی رانده ام گفتگوی ز خوبان شکر لب ماهروی

شاعر اشعار عشقی زیاد گفته بوده و برتری قسمتهای عشقی این کتاب هم از آنجا است. ولی این خود نیز موازنه عمومی اثر را بهم میزند و مدعای طرف منفی را تأیید میکند.

و اینکه گفته میشود ممکن است بین آثار مختلف یک شاعر اختلاف سبک باشد درست است ولی بشرط اینکه این آثار در تألیف از هم دیگر مدت مدیدی فاصله داشته باشند و ما میدانیم که مابین شاهنامه و یوسف

۱ - آقای ذبیح الزمان گویند: «این کتاب هرچند يك نكته ایات و بعضی های خوب دارد ولی رویهم رفته نظمی عالی نیست» (سخن و سخنوران، طهران، ۱۳۰۸، ج ۱، ص ۵۰)

۲ - عوفی، «الایات الایات»، لیدن، ج ۱، ص ۲۳

۳ - یوسف، زلفهای منسوب به فردوسی (آموزش و پرورش، سال نهم، شماره یازدهم و دوازدهم، ص ۶)

و زلیخا تقریباً فاصله ای نیست، بخصوص که اگر بگوئیم یوسف و زلیخا بتشویق موفق گفته شده است.

و اینکه در مقام بیان علل اختلاف سبک این دو اثر میگویند:

الف - شاعر هنگام نظم یوسف و زلیخا خیلی پیر بوده است، این حکم درباره شاهنامه هم صادق است، زیرا در موقع اتمام شاهنامه از عمر شاعر یازده سال بیشتر باقی نمانده بود. و اگر قبول کنیم که یوسف و زلیخا را بتشویق موفق برشته نظم در آورده است در آن صورت این عذر بکلی بی مورد خواهد بود.

ب - میگویند فرق مکان هم هست، شاهنامه در خراسان نوشته شده است و یوسف و زلیخا در عراق عرب. این فرق اگر هم درست باشد درباره کسی میتواند باشد که در محل دوم مدتی دراز بماند تا این اقامت طولانی بتواند تغییری در سبک شعر او بدهد، و گرنه درباره فردوسی که سالهای آخر عمرش را میزیست صدق نمیکند. علاوه بر آن سبک شاهنامه بهترین سبکهای شعری است و تبدیل آن بسبک یوسف و زلیخا اگر باختیار شاعر باشد معقول نیست.

ج - میگویند یأس و تأثر شاعر از جمله عوامل تغییر سبک بوده است و حال آنکه یأس و تأثر را بتغییر سبک رابطه ای نیست.

د - میگویند موضوع شاهنامه رزی و موضوع یوسف و زلیخا عشقی است و اختلاف سبک این دو اثر از اختلاف موضوع آنها نشأت یافته است. در صورتیکه نزدیکترین قسمتهای یوسف و زلیخا بشاهنامه از حیث متانت و زیبایی باز همان قسمتهای عشقی آن است. علاوه بر آن در جاهایی هم که موضوع یکی است مانند توحید خدا زغیره باز اختلاف سبک موجود است.

ه - فرق مأخذ را نیز از جمله عوامل اختلاف سبک می شمارند و میگویند شاهنامه از خداینامه گرفته شده است و یوسف و زلیخا از قرآن.

در صورتیکه این عذر اگر هم موجه باشد فقط برای استعمال زیاد کلمات عربی میتواند باشد و میدانیم که سبک منحصر بآن نیست. و نیز چنانکه گفتیم این اختلاف مثلا در توحید خدا هم هست و نمیتوان گفت که شاعر توحید یوسف وزلیخا را از قرآن گرفته است و توحید شاهنامه را از خداینامه.

و- در اختلاف وزن هم جواب همان است، زیرا توحید خدادر هر دو اثر هم از حیث موضوع و هم از حیث وزن یکی است، با اینحال اثبات ادعای فرق فاحشی در سبک آنهاست.

اما اینکه گفته میشود شاعر شاهنامه را اصلاح کرده وای برای اصلاح یوسف و وزلیخا فرصتی پیدا نکرده است. در جواب میگوییم اگر اصلاح هم میکرد باز چندان تغییری حاصل نمیشد مگر اینکه اساس نظم را برهم میزد و طرح نوی میانداخت.

پس باین ترتیب دلائلی که طرفداران طرف مثبت برای اثبات ادعای فوق خود آورده بودند بکلی از بین میرود. «والا به بینیم آیا دلیلی هست تا بتوان از روی آن حکم کرد که این منظومه از فردوسی است و یا از او نیست؟ خوشبختانه میتوانیم باین سؤال جواب مثبتی بدهیم و بگوییم بدو دلیل این منظومه نمیتواند از فردوسی باشد:

۱- از نظر سبک و ارزش ادبی آن. فرقی که از این حیث مابین شاهنامه و یوسف و وزلیخا است بطوری فاحش است که ناچار همه آنرا قبول کرده اند. بنوشه در «فهرست» خود گوید: «مضامین این اثر ضعیف و ارزش ادبی آن با ارزش ادبی شاهنامه غیر قابل مقایسه است» (۱) و آلفای بدیع الزمان در باره آن چنین اظهار میدارند: «و ادبیات

آن سست و دل نا پذیر و میان شاهنامه و آن تفاوت از زمین تا آسمان است. نپیدانم و در حیرتم که اگر این منظومه فردوسی را است (و خواهم که از او نباشد) آن استواری و دقت و نازک کاری که در شاهنامه بکار رفته کجا شده بود که در اینجا اثری از آنها دیده نمیشود (۱) .

در این منظومه کلمات عربی بقدری فراوان و استعمال مترادفات به قدری زیاد و چنان تشبیهات و استعارات رکیک و بر خلاف سلیقه و ذوق و ترکیبات سست و حتی نادرست است که بهیچوجه نمیتوان آنرا از شاعر شاهنامه دانست و حتی بشعراي معاصر وی هم نمیتوان نسبت داد، زیرا چنانکه میدانیم مثلا استعمال کلمات و جمل مترادف که از معایب ادبیات کنونی ما شمرده میشود در زمان فردوسی معمول نبوده و بعد ها داخل ادبیات شده است .

فردوسی بمناسبت خوابی که دیده بوده هزار بیت از اشعار دلفیقی را در شاهنامه آورده (۲) و باینکه این اشعار بد نیست شاعر مشکل بسند آنها را پسندیده و در مقام نکوهش آنها گفته است :

چو این نامه افتاد در دست من
بماهی گراینده شد سست من
نگه کردم این نظم و سست آمدم
بسی بیت تا بمرسب آمدم
من این را نوشتم که تا شهریار
بدانند سخن گفتن تا بداند

۱- سخن و سخنوران ، تهران ، ۱۳۰۸ ، ج ۱ ، ص ۵۰

۲- اشعار دلفیقی چنین شروع میشود :

چو کشتاسب را داد لهراسب تخت
فرود آمد از جت و براسب و جت
بیلخ گزین شد برآت نو بهار
که یزدان پریشان بان روزگار
مرآن خانه را داشتندی چنان
که مر مکه را تازیان این زمان
بدان خانه شد شاه یزدان پرست
فرود آمد آنجا و مشکل بیست

(شاهنامه ، چاپ وارس ، ج ۳ ، ص ۱۴۹۶) .

دو گوهر بد این بادو گوهر فروش
 سخن چون بدینگونه بایدت گفت
 چو بند روان بینی و رنج تن
 چو طبعی نداری چو آب روان
 دهان گیر بماند ز خوردن تهی

کنون شاه دارد بگفتار گوش
 مگوی و مکن رنج با طبع جفت
 به گانی که گوهر نیایی مکن
 میر دست زی نامه خسروان
 از آن به که ناساز خوانی تهی (۱).

حالا شاعر بدین مشکل بسندی پس از نظم شاهنامه که در جزالت و ممانت آینی است چگونه میتواند بنظم چنین منظومه سست و دل ناپذیر مبادرت نماید؟ انسان پس از آنکه بیستی چند از این مثنوی خواند قهر آخود بخود میگوید: «اگر این اثر از فردوسی است شاهنامه را نباید فردوسی گفته باشد، و اگر شاهنامه را فردوسی گفته است این اثر نباید از فردوسی باشد». بخصوص که بمرجب بیتهای ۵۲ و ۶۲ از مقدمه ۷۵ بیستی شاعر این منظومه را تقریباً به عنوان مسابقه سروده است، زیرا موفق بوسف و زلیخاهائی را که ناآن زمان بنظم کشیده شده بود نپسندیده و از شاعر خواسته است که این داستان را طوری بنظم در آورد که از همه آنها بهتر و دلپسند تر باشد.

اکنون برای اثبات مدعای خود و اینکه ارزش ادبی هر يك از این دوائر بخوبی معلوم شود از هر کدام بیستی انتخاب و آنها را با هم دیگر مقایسه میکنیم. ابتدا دو بیت آخر شاهنامه را یادآوریم اول بوسف و زلیخا که بایکدیگر چندانی صفت زمانی نباید داشته باشند مورد مقایسه قرار میدهیم:

فردوسی در آخر شاهنامه گوید:

پایان رسانیدم این داستان
 زه هجرت شده پنج هشتاد بار

بدانسان که بشنیدم از باستان
 که گفتم من این نامه شاهوار.

و یوسف وزلیخا بدین دو بیت شروع میشود :

بنام خداوند هر دو سرای که جاوید ماند همیشه بجای
یکی فردو جبار و حی و صمد نه شبه و نه همتا نه جفت و ولد

ملاحظه میفرمائید دو بیت مذکور از آخر شاهنامه که موضوع آن بسیار ساده و عادی است و جز بیان سال اختتام کتاب منظوم دیگری ندارد تا چه پایه از سلاست و انسجام و متانت و استحکام است و حال آنکه دو بیت اول یوسف وزلیخا با اینکه موضوع بس بلند می دارد و در وحید خدا است پر از معایب ادبی است :

در مصراع اول کلمه « دو » زحاف دارد و برای اینکه وزن درست باشد ضمه آنرا باید کشید ، شاعر شاهنامه هیچوقت کلمه « دو » را باین شکل استعمال نکرده و طرز استعمال او چنین است :

دو ابرو کمان و دو گیسو کماند ببالا بیکرदार سرو بلند
دو برگ گلش سوسن می سرشت دو شمشاد عنبر فروش از بهشت

در مصراع دوم یکی از دو کلمه « جاوید » و « همیشه » را نه و بلکه حشو قبیح است . پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در مصراع سوم شاعر چند تا از اسماء خدا را پشت سر هم دیگر آورده است در سوره ای که وجهی برای انتخاب آنها از میان دیگر اسماء نمیتوان پیدا کرد . شاید کسی بگوید که بیت دوم از سوره توحید گرفته شده بدین نحو که صفات ثبوتیه در مصراع اول و صفات سلویه در مصراع دوم گنجانده شده است ، ولی در آن صورت باید قبول کرد که دو کلمه « جبار » و « حی » برای ضرورت شعر آورده شده است .

در مصراع چهارم بجای اینکه بگوید « نه جفت و نه ولده گفته است » نه جفت و ولده و علاوه بر آن فعل « دارد » را بدون قرینه افضی حذف کرده و

خواننده بقیاس مصراع سوم خیال می‌کند که در اینجا نیز معذوق کلمه «است» است نه «دارد».

و همچنین قسمتی از توحید هردو اثر را مقایسه می‌کنم:
(از شاهنامه):

بنام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه بر نگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده و رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزندهٔ مساه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارندهٔ بر شده گوهر است
بسینندگان آفریننده را	نیینی مرتسجان دوییننده را
نیابد بدو نیز اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه.

(از یوسف وزلیخا):

بنام خداوند هر دو سرای	که جاوید ماند همیشه بجای
یکی فردو جبار و حی و صمد	نه شبه و نه همنا نه جفت و ولد
سفید و سیاه جهان آفرید	مکین آفرید و مکان آفرید
توانا همیشه مرا و پرورشانی و سلطان مرا و گرا	توانا همیشه مرا و پرورشانی و سلطان مرا و گرا
بقدرت کند زنده هر مرده را	ببهار آورد شاخ پژمرده را
سپهر آفرید او و خورشید و ماه	بیبوست باهم سفید و سیاه.

احتیاج به بیان ندارد که توحید شاهنامه از حیث بلندی فکر و متانت و سلامت بهیچوجه با توحید یوسف وزلیخا قابل مقایسه نیست.

و نیز قسمتهائی را که آقای عبدالمعظم قریب از این دو اثر انتخاب کرده و مورد مقایسه قرار داده‌اند در اینجا می‌آوریم و مقایسه می‌کنیم:

شاعر شاهنامه در وصف مادر رستم گوید:

دو ابرو کمان و دو گیسو کند
بیلا بکردار سرو بلند

دو شمشاد عنبر فروش از بهشت
 فرو هشته زو حلقه گوشوار
 دهانش مکمل بدر و گهر
 تو گفتی ورا زهره دارد رفیق
 دغان چون دل عاشقان گشته تنک
 تو گفتی که بهره ندارد ذخاک (۱).

دوبرك گلش سوسن می سرشت
 بنا گوش تابنده خورشید وار
 لبان از تبر زد زبان از شکر
 ستاره نهان هکرده زیر عقیق
 دو رخ چون عقیق یمانی برنک
 روانش خرد بود تن جان پاک

و شاعر یوسف وزلیغالیخارا چنین توصیف می‌کند:

ولیکن بنرمی چو خزو سمور
 زتن هوش بردی زد دل تاب و صبر
 بدان ایستاده که بیستون (۲).

شکم بد لطیف و درفشان بلور
 چوران هیونسان دوران ستمبر
 دو ساقش بسان دوسمین ستون

و نیز از یوسف وزلیغالیخا:

که ای مردم مصر پیر و جوان
 که با او نماید رخ حور زشت
 همه نیکوئیها همه آگهی
 دعا هاش پذیرفته و مستجاب
 دهد روی او همچو خورشید نور
 کله و مشک سجده بردیش اوی
 جزا نیست در هفت کشور دگر (۳).

منادی ندا کرد هم در زمان
 که خرد غلامی چو باغ بهشت
 که خرد غلامی چو سرو سهی
 که خرد غلامی چو در خوشاب
 که خرد غلامی که نزدیک و دور
 که خرد غلامی که دو هفته ماه
 که خرد غلامی که در رنگ و بوی
 که خرد غلامی که از بس هنر

۱- آقای عبدالعظم قریب، «یوسف و زلیغالیخا منسوب به فردوسی» (مجله

آموزش و پرورش، سال نهم، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۶).

۲- همان اثر، همان صفحه

۳- همان اثر، ص ۴

و نیز قطعه ای دیگر:

هر آنکس که در مصر بودند زن
 زلیخا و چندان زن بت پرست
 ملک دستپاشان همه بنگرید
 پیرسید از ایشان همانگاه شاه
 میان زلیخا و یوسف سخن
 و گر راست گوئید با من سخن
 و گر در سخنها بود بیش و کم
 بیگ بار با شه بگفتند ما
 زلیخا بدو داشت بسیار میل

حالا چند بیت از بیتهای متفرق میآوریم:

بدیشان همی داشتش چندماه

(مورخ ۲۴ از یوسف و زلیخای فردوسی)

بکاخ ملک در شدند انجمن
 کشان بود مجروح کفهای دست
 نشان بریدن سراسر بدید
 که از چیست چندان نشان تباه
 بگوئید از آنسان که افتاده بن
 عفو تن کنم کرده های کهن
 دهم پشتشان را به شمشیر خم
 ز یوسف ندیدیم هر گز خطا
 بد از عشق یوسف دلش چاه و بل (۱)

بتأید و توفیق و حکم اله

ز بازیدن لهر خندان شویم ۴۷۰
 با جلال و اعزاز و نعمای خورشید ۴۷۱
 هنوزش دهد از دهان یوز سر ۴۷۲
 ز پشت وی آمد در آن روز گز ۴۷۳
 بزادند یکجا و نامهم شکم ۴۷۴
 ز هر گونه آفرین و ثنا ۴۷۵
 که او شمس بود دیگر اختران ۴۷۶
 اگر بد نشسته اگر بد بجای ۴۷۷
 که صحرا کنون جت اکبر است ۴۷۸
 بیازی و لهر و طرب دم زنده ۴۷۹

دعای بر گویندندان شویم
 جان کس از این کس نماند
 شای کجاست شای شمشیر
 سینه کس از کس نماند
 دو فرزند بودند هر دو بهم
 بیستندی و بر گرفتاری دعا
 و را دوستر داشت از دیگران
 زمانی نید کوه نید با خدای
 مر اورا تو با ما بصحرا فرست
 بیباید زمسانی تفرج کند

تن کودک خرد عورت بود
 کز آن بردلم از خرد بند نیست
 بدانم که این گفته راست است
 بدو گفت یوسف که ای پاکدل
 یک آزاد خواندش یکی بنده خواند
 بمانند زان مردمان در شکفت
 بگریید و گرینده و زار گشت
 چنین گفت تازی جوان عرب
 بیچید و بگرفت از او خنجرش

از این مثالها که به مرضتان رسید گمان میکنم بخوبی واضح شد که ارزش ادبی یوسف و زلیخا نسبت بشاهنامه تا چه اندازه کمتر است. درست است که در یوسف و زلیخا بعضی ایات بلند پایه هم هست ولی چنانکه عرض شد این خود موازنه اثر را بهم میزند و برخلاف شاهنامه پست و بلندی ایجاد میکند که با کمال صنعت و منافات دارد.

۲- چنانکه آقای قریب در مقاله خود (۱) تذکر می‌دهند از این بیتها که

در مقدمه یوسف و زلیخا است: *جامع علوم انسانی*

بسی گوهر داستان سفته‌ام

بسی نامه دوستان گفته‌ام

همیدون بسی رانده‌ام گفتگوی

زهر گونه‌ای نظم آراستم

بگفتم دروهر چه خود خواستم

معلوم میشود که شاعر یوسف و زلیخا همه گونه شعر سروده بوده و علاوه

۱ - «یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی» (مجله آموزش و پرورش، سال نهم،

بره یوسف و زلیخا ، بسیار داستانهای عشقی دیگری نیز گفته بوده است و حال آنکه بجز شاهنامه داستان دیگری فردوسی نسبت نداده‌اند . اساساً چنانکه قبلاً عرض شد هیچک از مؤلفینی که پیش از بایسنقر بوده‌اند از رفتن فردوسی بیفداد و منظوم ساختن وی یوسف و زلیخا را بخشی نکرده‌اند حتی عوفی با این عبارت خود که میگوید : « و از وی بدون شاهنامه کم روایت کرده‌اند ، تقریباً تصریح کرده است باینکه فردوسی یوسف و زلیخائی نگفته است .

اگر فردوسی از شعرای متوسط و عادی بوده ترجمه حالش در تذکره‌ها بتفصیل نوشته نشده بود میتوانستیم احتمال بدهیم که او بیفداد رفته و در آنجا یوسف و زلیخا را بنظم کشیده باشد منتها تذکره نویسان ذکر آنرا مانند دیگر جزئیات زندگانش اهمال کرده باشند . ولی فردوسی شاعری است که ترجمه حالش با اینکه در بعض جاها مورد اختلاف است بتفصیل و با جزئیات در تذکره‌ها ذکر شده و جاهائی که رفته و حکمرانان یا بزرگان آنجا که دیده‌اند و شنیده‌اند ، چه تصور میتواند شد که مسافرتی بدان طول و تفصیل بیفداد کرده و در آنجا داستان یوسف و زلیخا را بنظم کشیده باشد ولی تا زمان بایسنقر کسی متعرض این موضوع نشده باشد و همچنین او را داستانهای عشقی زیادی بوده و تا امروز کسی از آنها اطلاع نداشته باشد .

گمان میکنم با این دو دلیل که بعرضتان رسید ثابت میشود که این منظومه نمیتواند از فردوسی باشد . در اینجا طبیعتاً این سؤال پیش می‌آید :

« حالا که این اثر از فردوسی نیست پس از کیست ؟ » .

در جواب این سؤال باید گفت از متن منظومه در این باب چیزی دستگیر نمیشود ولی چنانکه دیدیم (رجوع بس) در بعضی از نسخه‌ها يك مقدمه ۷۵ بیتی بعنوان گفتار اندر یاد کردن سبب این قصه ، و يك

هدیه ۱۵ بیتی بعنوان درصفت پادشاه اسلام گویده است .
 در يك نسخه قدیمی هم که در دست آقای قریب است بجای این مقدمه و
 این مدیحه مدیحه ایست ۴۴ بیتی بعنوان در ستایش پادشاه ابوالفوارس
 طوغانشاه محمد ، که در مدح طغانشاه بن البازسلان برادر ملکشاه سلجوقی
 است (۱) و بقول آقای قریب باغلب احتمال ما بین سالهای ۴۷۸ و ۴۸۵

۱- مدیحه مزبور این است :

« در ستایش پادشاه ابوالفوارس طوغانشاه محمد »

نخست از خداوند باداد و دین
 سخن کابدا مدح خسرو بود
 سپهر هنر آفتاب امالی
 جهان فروزنده فخر ملوک
 ۵- ملک ابوالفوارس پناه جهان
 خداوند شاهان عالم و نسب
 بدوات رساند بر چرخ تاج
 بهر همت کشور به بروز اوست
 سپهر آفرین جوان درگاه اوست
 ۱۰- ستاره ستابنده تاج اوست
 بدو بخت و افسر بنازد همی
 خداوند نیکان بفرهنگ و فر
 پداند نهان و بخشد گناه
 ز همت اخترش هدیه‌های عظیم
 ۱۵- ز کیوان بیرش فرایندگی
 سعادت تاییدش از مشتری
 زمربخ مردی و سامان جنگ
 ز مورشید فرمان و نام بلند
 کشایم زبات را ابر آفرین
 همایون همه چون مه نو بود
 ولسی النعم شاه شمس الدول
 منزله دل پاکش از رنج وسوک
 طوغانشاه خسرو الب ارسلات
 بتایید و مردی و فضل و ادب
 برردی بمالسم نهاد او خراج
 همه داستانهای مصمصام ازوست
 جهان بنده حشمت و جاه اوست
 هنر هر کجا هست محتاج اوست
 و زو مملکت سرفرازده سی
 بسر بر نهاد آن کهر تاج زر
 برآورد ز جاه و رسانند بماه
 رسیده است باوی بماند مقیم
 بملک اندرش دین و پایندگی
 سریر و کمر تاج و انگشتری
 دل و زهره اش همچو بیل و بلیک
 تن کاهنکار و رخ ارجمند
 بقیه در صفحه بعد

کتابخانه ملی پاریس نیز هست زیرا بلوше در فهرست خود در نسخه شماره ۱۱۷۷ گویند: «این داستان یکی از امرای ترك موسوم به ابوالفوارس طغانشاه محمد آلپارسلان که حاکم عراق بود تقدیم گردیده است (۱)». منتهی بلوше بجای «حاکم خراسان» اشتهاً «حاکم عراق» نوشته است. و در بعض نسخه ها مانند نسخ چاپی نه مقدمه ۷۵ بیتی و مدیحه ۱۵ بیتی هست و نه مدیحه ۴۴ بیتی نسخه آقای قریب. حالا اگر مقدمه ۷۵ بیتی را مناط اعتبار بدانیم باید بگوئیم این منظومه در دوره فرمانروائی آل بویه در عراق و باغلب احتمال بشویق و موفق، وزیر یاناب بهاءالدوله یعنی در زمان حیات فردوسی نوشته شده است، ولی چون سی با دلایل سبک شناسی دیدیم که این منظومه نه از فردوسی میتواند باشد و نه از معاصرین او پس این فرض را باید کنار گذاشت و گفت این مقدمه که فقط در یکی از نسخه های یوسف و زلیخا است یا جمعی است و یا مربوط باین منظومه نیست و الحاقی است و منظومه مربوط باین مقدمه یا ازین رسمه و یا اصلاً وجود نداشته یعنی شاعر مقدمه را گفته ولی بنظم اثری که موفق از او میخراسته موفق نشده است.

و اگر نسخه آقای قریب را منظور بدانیم باید بگوئیم این منظومه باغلب احتمال از طرف یکی از شعرای اواخر قرن پنجم هجری بنام طغانشاه بن البارسلان گفته شده است. و قید باغلب احتمال برای این است که دلیل کافی برای حکم قطعی در دست نداریم، زیرا یگانه مستند ما در این باب همانا مدیحه طغانشاه است که آنهم بجز ستایش و مدوح چیز دیگری ندارد و شاعر در آنجا هیچگونه بخشی از نظم داستان یوسف و زلیخا بمیان نیاورده است و تواند بود که شاعر نسخه ای از این منظومه را که از طرف شاعری دیگر بنظم کشیده شده بوده در دست داشته و آنرا

پس از علاوه کردن مدیحه ای چند بیتی ، بممدوح خود که در آن هنگام مانند حضرت یوسف از طرف پادشاه وقت زندانی شده بود تقدیم کرده باشد .

خلاصه آنکه مقدمه ۷۵ بیتی در نسخه ای که دکتر آته از آن اسم میبرد جعلی و الحاقی است و باعث شده که این یوسف و زلیخا را بر خلاف حقیقت از فردوسی بدانند . و این جعل و الحاق را نباید مستبعد شمرد ، زیرا نظایر آن بسیار دیده شده است ، چنانکه مدیحه ۱۵ بیتی هم که دکتر آته در مقاله خود با اشتباه آنرا در مدح خلیفه القادر بالله دانسته است قطعا الحاقی یعنی جزو همان مدیحه ۴۴ بیتی است که در ستایش طغانشاه میباشد ؛ کتاب نیمه اول آنرا که مشتمل بر نام والقباب طغانشاه بود با چند بیت از نیمه دوم که باز اشاراتی بوی داشت انداخته و ۱۵ بیت باقی را بعنوان « در صفت پادشاه اسلام گوید » در نسخه خود درج کرده است . و نیز در نسخه های چاپی چند بیتی است که شیعی بودن شاعر را می رساند (۱) و با مقدمه ۷۵ بیتی مناسب است ، و حال آنکه بنا به نسخه آقای قریب شاعر سنی بوده زیرا در ضمن ستایش نبی خلفای اربعه را هم می ستایند ، بنا بر این این چند بیت هم مانند مقدمه ۷۵ بیتی جعلی و یا الحاقی است .

و اگر بنا باشد که حتماً برای این یوسف و زلیخا ناظم و تاریخ و سبب نظمی تعیین کنیم باز باید بنسخه آقای قریب توسل جستیم ؛ و ظاهراً این منظومه را در اواخر قرن پنجم هجری یکی از شعرای طغانشاه بن البارسلان برای وی برشته نظم کشیده است . منتهی در این حکم هم باید احتیاط را از دست ندهیم و منتظر باشیم تا پرتو دانش بهرور زمان خفایا

وزوایای تاریک این موضوع را روشن سازد و حقیقت را چنانکه هست بمانمایاند (۱).



۱- پس از ایراد خطابه همکار عزیزم آقای محمد جواد مشکور اظهار داشتند که چندی پیش در یکی از شماره های مجله «روزگار نو» نیز مقاله ای در این موضوع بقلم آقای مجتبی مینوی درج و منتشر شده است. وقتیکه مجله مزبور را از کتابخانه دوست دانشمندم حاجی حسین آقای نخبجویی بدست آورده مطالعه کردم دیدم فاضل محقق آقای مینوی در این باب تحقیقات دقیقتر و عمیقتری کرده اند. و اگرچه متأخرم شدم که چرا این مقاله زودتر بدستم نیفتاد نادر خطابه خود از آن استفاده کرده باشم و اسی از طرف دیگر خوشحال گردیدم زیرا میدیدم نتیجه ای که من بآن رسیده ام تقریباً همان است که ایشان رسیده اند.

برای کسانی که میخواهند در این موضوع اطلاعات کافی داشته باشند لازم و واجب است که به مقاله مزبور مراجعه کنند:

آقای مجتبی مینوی، «کتاب هزاره فردوسی و بطلان انتساب یوسف و زلیخا فردوسی» (مجله روزگاران، ج ۵، شماره ۳، ص ۱۶ - ۲۶).